جلسه 1560

سه شنبه 08/12/96

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث راجع به فرمایش صاحب کفایه در تزاحم بود که فرمودند با وجود امر به اهم امر به مهم ساقط می شود و امر ترتبی هم ندارد، چون بین امر ترتبی به مهم و امر به اهم مستلزم تکلیف به غیر مقدور هست. علاوه بر اینکه مستلزم تعدد عقاب هست و این قابل التزام نیست.

راجع به وجه اول ایشان توضیح دادیم عرض کردیم که از جمع بین امر به اهم و امر ترتبی به مهم هیچگاه تکلیف به غیر مقدور لازم نمی آید و محذور طلب الضدین پیش نمی آید.

محقق عراقی فرموده اند: ما برفرض بپذیریم از صاحب کفایه که امر به اهم مثل امر به انقاذ ابن مولا با امر ترتبی به مهم مثل اینکه مول بگوید إن لم تنقذ ابنی فإنقذ عبدی برفرض بپذیریم که این محذور دارد، اما می توانیم از راه دیگری اثبات کنیم امر به مهم را بدون اینکه قائل به ترتب بشویم. وآن این است که بیائیم متعلق امر را مقید و مضیق بکنیم.

چون معنای امر به انقاذ عبد مولا مثلا این است که واجب است سدّ ابواب عدم بکنیم بر این فعل. انقذ عبدی یعنی سدّ ابواب العدم علیه. برای معدوم شدن انقاذ عبد مولا راه هایی وجود دارد: یکی اینکه این مکلف مشغول انقاذ ابن مولا بشود. این یک باب عدم هست بر انقاذ عبد مولا. اما باب عدم برای انقاذ عبد مولا منحصر به این اشتغال به انقاذ ابن مولا نیست، بلکه یکی این است که برود این مکلف در منزل بخوابد، یا برود این مکلف نماز بخواند. به تعبیر دیگر اتیان به فعل ثالث این هم یک باب عدم هست برای انقاذ عبد مولا. اطلاق انقذ عبدی می گوید جمیع ابواب عدم را منسد کن بر این فعل. حال ما مقید می کنیم این را، چون اطلاق این امر با امر به انقاذ ابن مولا جمع نمی شود. مجبوریم این را مقید کنیم بگوئیم بعض ابواب عدم را منسد کن بر انقاذ عبد مولا غیر از آن اتیان به انقاذ ابن مولا، غیر از آن باب عدم. ما نمی خواهیم از تو که باب عدم که انقاذ ابن مولا بود را سد کنی، اما بقیه ابواب عدم را بر انقاذ عبد مولا سد کن. کأنه انقذ عبدی شده است لاتشتغل بفعل ثالث غیر انقاذ ابن المولا و انقاذ عبده. خب تکلیف دیگر به غیر مقدور نیست. مولا می گوید انقذ ابنی، ومشغول فعل سوم غیر از انقاذ ابن و انقاذ عبد من نباش. این قابل امتثال است. شما وقتی رفتید انقاذ کردید ابن مولا را هر دو تکلیف را امتثال کرده اید، هم اتیان کردید به انقاذ ابن مولا و هم سدّ بقیة ابواب العدم کردید بر انقاذ عبد مولا، یعنی مشغول فعل ثالث نشدید. پس تکلیف به غیر مقدور نشد. اگر انقاذ نکنید ابن مولا را خب امر به سد بقیة ابواب العدم علی انقاذ عبد المولا قابل امتثال است به اینکه مشغول فعل ثالث نشوید، طبعا می روید انقاذ می کنید عبد مولا را. امر به مهم مشروط و ترتبی نشد بلکه متعلق امر مقید شد. اینکه امر به غیر مقدرو نیست.

سؤال وجواب: اگر بگوئید حصه ای از اتیان مهم واجب است و اتیان اهم هم واجب است اینکه می شود طلب غیر مقدور چون جمع بین این دو مقدور نیست، می گوئیم امر به مهم شد سدّ بعض ابواب العدم علی انقاذ عبد المولا، واین قابل امتثال است. چون طلب می کند مولا که از این دو باب عدم بر انقاذ عبد مولا یکی از این دو را سدّ کنید. اما امر به اهم که مطلق است و باید نسبت به انقاذ ابن مولا جمیع ابواب عدم را سد کنی بر انقاذ ابن مولا. ولذا باید شما بروی سراغ انقاذ ابن مولا. اما نسبت به انقاذ عبد مولا کأنه بجای اینکه بگوید جمیع ابواب عدم را بر آن سدّ کن گفت بعض ابواب عدم را بر آن سد کن یعنی مشغول فعل ثالث غیر از انقاذ عبد مولا وابن مولا نشو.

اقول: به نظر ما این فرمایش غیر از اینکه خلاف ظاهر است، امر به اهم را به معنای امر به سد ابواب عدم بر انقاذ عبد مولا معنا بکنیم این خلاف ظاهر است، امر به ایجاد این فعل را بگوئیم بازگشتش امر به سد ابواب عدم است بر آن، این خلاف ظاهر است.

و اگر شما بگوئید که ما به این خاطر این خلاف ظاهر را مرتکب می شویم که ملاک مهم ملاک ملزم است و مولا باید به نحوی این ملاک را تضمین کند. امر ترتبی به مهم که نمی تواند بکند پس مجبور است از همین راه محقق عراقی استفاده کند امر کند به سد بعض ابواب عدم بر مهم.

جواب این است که: امر به سد ابواب عدم یا بازگشتش به امر به ایجاد مهم است که یعود المحذور. یا نهی از ایجاد فعل ثالث است که این نهی غیری است. نهی غیری تابع یک اراده نفسیه است. اینکه مولا بگوید سد ابواب عدم بکن بر انقاذ عبد من من سائر النواحی لا من ناحیة الاتیان بالاهم خب این یعنی چپه؟ اگر اراده مولا تعلق گرفته به اتیان مهم، که یعود المحذور. اگر می گوئید نه مولا اراده اتیان به مهم ندارد فقط کراهت دارد از اتیان به فعل ثالث، کراهت دارد شما بروید نماز بخوانید در این حال. خب این کراهت غیریه است، کراهیت غیریه آن اراده نفسیه اش کجا رفته است. کراهت غیریه ضد تابع اراده نفسیه خود واجب است، معنا ندارد که نسبت به فعل مهم اراده نفسیه نداشته باشد صرفا کراهت غیریه داشته باشد نسبت به ضد او.

پس غیر از اینکه امر به مهم را بازبگردانیم به امر به سد ابواب عدم بر آن خلاف ظاهر است، اگر بخواهید بگوئید چون ملاک مهم لازم هست ومولا باید آن را تضمین کند و به نحوی با تشریعش آن را برای مکلفین تضمین کند و لذا ما مجبوریم راه محقق عراقی را بپذیریم، می گوئیم راه محقق عراقی محذور ثبوتی هم دارد. چون نهی نفسی از فعل ثالث که معنی ندارد چون او مفسده ندارد، کراهت غیریه نسبت به فعل شیء ثالث ناشی خواهد بود از اراده نفسیه اتیان به مهم، وفرض این است که تعلق اراده نفسیه به اتیان به مهم مستلزم تکلیف به غیر مقدور است.

جواب از وجه اول صاحب کفایه التزام به امر ترتبی است در واجبات.

بله در محرمات ما تقیّد متعلق حرمت را قبول کردیم.

اما راجع به وجه دوم، که از وجدانی بودن اینکه شخصی که مبتلا به تزاحم است اگر هر دو را ترک کند مستحق دو عقاب نیست، مستحق چند عقاب نیست، از هزار غریق یک غریق را می تواند نجات بدهد اگر آن را هم نجات نداد مستحق هزار عقاب نیست، مرحوم آخوند فرموده است از این مطلب کشف می کنیم پس تعدد تکلیف هم نیست والا لازمه تعدد تکلیف تعدد عقاب است.

در رابطه با این وجه دوم سه مبنا وجود دارد:

مبنای اول: مبنای محقق نائینی و مرحوم آقای خوئی و مرحوم استاد است که فرموده اند: ما ملتزم می شویم به تعدد عقاب. تعدد عقاب بخاطر تعدد عصیان است که می توانست مکلف مرتکب عصیان نشود.

اقول: که ما عرض کردیم این خلاف وجدان است. به وجدان فطری هیچ فرقی نمی کند که این مکلف از میان این هزار غریق فقط غریق اول را می توانست انقاذ کند ونکرد او را یک عقاب بکنیم، یا می توانست یکی از هزار غریق را لابعینه انتخاب کند و نجات بدهد ولی این کار را نکرد ما بگوئیم تو مستحق هزار عقاب هستی، این خلاف بداهت وجدان فطری است. ولذا این مبنای اول به نظر ما خلاف وجدان است.

بله گاهی ارتکاب یکی از اطراف تزاحم باعث می شود که ملاک در دیگری محقق نشود، و با عصیان ملاک در هر دو محقق می شود وفوت می شود. مثل چه؟ مثل اینکه مولا امر کرد به اطعام ضیف به ملاک عدم تأذی او. گفت اطعم الضیف چون اگر ضیف بیاید غذا باشد به او ندهی متأذی می شود می گوید میزبان به من احترام نکرد. شما یک غذا دارید، رفتید مجلس روضه یک غذا به شما دادند آوردید منزل، دو تا مهمان وارد منزل شما شدند وآنها هم خبر دارند و دیدند دست شما این عذا را. اگر به هیچکدام ندهید هر دو متأذی می شوند می گویند دیدید این آقا با ما چگونه رفتار کرد، غذا را گذاشت بالای طاقچه ما تماشا کردید ونیاورد، اما اگر این غذا را بیاورید به یکی از این دو بدهید دیگری هم متأذی نمی شود، می گوید خب کمال الجود بذل الموجود، بنده خدا یک غذا داشت به یکی از ما دو نفر داد ما هم که با هم دشمنی ندرایم من چرا متأذی بشوم. اینجا اگر این میزبان غذا را نیاورد دو عصیان کرده است و دو استحقاق عقاب دارد چون با این کارش دو ملاک تفویت شد و دو نفر ایذاء شدند، فوت هر دو ملاک مستند به این صاحب خانه است. اما در مثال انقاذ غریق که ملاک فعلی است وقدرت شرط استیفاء ملاک است، من یکی از این هزار غریق را انقاذ نکنم بیایند مرا هزار عقاب بکنند؟ این خلاف وجدان فطری است، چون فوت نهصد ونود و نه ملاک مستند به من نیست، فوت یکی از اینها مستند به من است.

مبنای دوم: مبنای آقای صدر در بحوث است، گفته اند چه در اهم ومهم و چه در متساویین یک عقاب بیشتر نیست. چون فوت احد الملامکین مستند به من مکلف نیست، غیر اختیاری است.

حالا ایشان در اهم ومهم چه می گویند، آیا مثلا کسی که انقاذ نکند ابن مولا را وبرود انقاذ کند عبد مولا را، استحقاق عقاب کامل دارد بر ترک انقاذ ابن مولا، وآن کسی هم که هیچ کدام را انقاذ نکند او هم استحقاق عقاب کامل دارد در بر ترک انقاذ ابن مولا. یعنی انقاذ عبد مولا بکند یا نکند هیچ تأثیری در کمی یا زیادی عقاب او ندارد؟ این را می گوید؟ اینکه خلاف ظاهر است. یا نه، اگر انقاذ بکند عبد مولا را ما به التفاوتش را تفویت کرده است. صد درجه انقاذ ابن مولا ملاک دارد و پنجاه درجه انقاذ عبد مولا. اگر انقاذ نکند نه ابن مولا را ونه عبد مولا را صد وپنجاه درجه ملاک از او فوت می شود، ولی پنجاه درجه ملاک فوتش مستند به این آقا نیست، چون این آقا بیش از صد درجه ملاک را نمی توانست استیفاء کند، عقاب می شود که چرا صد درجه ملاک را تفویت کردی که در انقاذ ابن مولا هست. ولی اگر بیاید انقاذ کند عبد مولا را، پنجاه درجه ملاک را استیفاء کرده است در او، پنجاه درجه ملاک دیگر هم که فوتش قهری است، فقط پنجاه درجه از این صد وپنجاه درجه ملاک فوتش مستند می شود به عصیان این مکلف. بعید نیست که بحوث این را بخواهد بگوید، ولو از دو سنخ هستند. چون اگر بخواهد بگوید من عقاب می شوم بر ترک انقاذ ابن مولا، وانقاذ عبد مولا وجودا وعدما هیچ نقشی ندارد در کمی یا زیادی عقاب او نداشته باشد این خلاف وجدان است، چه بسا اصلا مستحق ثواب نیست، به قصد امتثال امر مولا انقاذ نمی کند عبد مولا را بلکه دلش برای بردگان می سوزد. انقاذ عبد مولا بکند یا نکند هیچ تأثیری در کمی و زیادی عقاب او نکند این خلاف ظاهر است.

مبنای سوم: که ما عرض کردیم و دیدیم آقای سیستانی هم دارند، و آن اینکه می گفتیم تفصیل بدهیم بنی اهم ومهم و متساویین.

در اهم و مهم ما دو اراده داریم از مولا. مولا اراده تعیینیه دارد نسبت به انقاذ ابن او، انقذ ابنی، ودر طول عصیان این اراده، اراده دارد که مکلف انقاذ کند عبد او را. پس این مکلف دو اراده مولا را عصیان کرده است.

اما در متساویین قانون متعدد است، انقذ ابنی انقذ أبی، اینها متساویین هستند به نظر مولا، و دو قانون است هر دو می شود ترتبی، إن لم تنقذ ابنی فأنقذ ابی و إن لم تنقذ أبی فأنقذ ابنی، اما از دل مولا بپرسیم تلفن بزنیم که پسرت وپدرت در حال غرق شدن هستند ومتأسفانه ما یکی از اینها را بیشتر را نمی توانیم انقاذ کنیم، مولا وقتی می بیند اینها مساویند می گوید یکی از اینها را انقاذ کن. قانونش ترتبی است اما اراده ارتکازیه مولا به جامع تعلق می گیرد، یک اراده بیشتر ندارد، در عالم اراده در متساویین اراده ترتبیه نیست، قانون ترتبی است یعنی إنشاء ترتبی است إن لم تنقذ ابی فأنقذ ابنی، اما در عالم اراده ارتکازیه که مولا این حرفها را ندارد مولا می گوید برو یکی از اینها را انقاذ کن.

حالا آقای سیستانی می فرمودند اصلا قانون هم به همین نحو تنظیم می شود، عقلاء می گویند قانون مولا هم انقذ احدهما خواهد بود. ما می گوئیم نه، اراده ارتکازیه مولا این است که انقذ احدهما. قانون سر جای خودش است، حالا یا به نحو ترتب یا مطلق هم اگر باشد که مسلک رابع تزاحم است مهم نیست، ما که فعلا بحث ترتب را می کنیم، دو امر ترتبی است در عالم انشاء، ولکن روح این دو امر ترتبی یک اراده است نسبت به اتیان احدهما. ما این مبنای سوم را می گفتیم که خلاف وجدان است در مساوی ها تعدد عقاب.

ولکن انصاف این است که یک شبهه ای قویه ای اینجا هست که لازمه این مبنای سوم این است که دو تا پیغمبر خدا دارند در دریا غرق می شوند مساوی هم هستند، ما هم نمی توانیم هر دو را انقاذ کنیم. اگر هر دو را ترک کنیم یک استحقاق عقاب داریم.

اما یکی به ما می گوید که اشتباه کردیم فکر کردیم آن دومی پیامبر خدا است، آن دومی یک انسان عادی است. می گوئیم وضع خراب شد، حالا که هیچکدام را انقاذ نکردیم مستحق دو عقاب هستیم. یعنی ملائکه عذاب فکر می کردند دو تا پیامبر خدا بودند و ما انقاذشان نکردیم با اینکه می توانستیم یکی را انقاذ کنیم آمدند ما را یک عقاب بکنند، چون در متساویین گفتیم اگر هر دو را ترک کند یک عقاب دارد. ما برای اینکه کار را درست کنیم، گفتیم آن دومی پیغمبر نبود یک انسان عادی بود، ملائکه عذاب بگویند خیلی بد شد، ما فکر می کردیم دو تا پیغمبر بوده و انقاذ نکردی یکی از این دو را مستحق یک عذاب هستی، حالا معلوم شد اهم ومهم است مستحق دو عذاب هستی. این خیلی بعید است، که اگر مزاحم دومی در رتبه مزاحم اولی باشد یک عقاب، واگر آن مزاحم دومی اضعف باشد که بشوند اهم ومهم دو تا عقاب دارد، این انصافا گفته می شود که خلاف وجدان عرفی است. ولذا ما دیگر اصراری روی این مبنای سوم نداریم.

هر چند جای این حرف هست که ما درجه بندی که نمی خواهیم بکنیم عقاب را. این استبعاد در جائی است که کفیت عقاب فرق بکند. ما که نمی گوئیم کیفیت عقاب اینها فرق می کند. ما حرفمان این است که سبب استحقاق عقاب در ترک اهم و مهم دو تاست، ولی در ترک متساویین سبب استحقاق عقاب یکی است، ولو کیفیت عقاب فرق بکند. ما اصراری نداریم که درجه عقاب را بگوئیم بیشتر در اهم ومهم و در متساوی کمتر است. نه، در اهم ومهم دو سبب اسحقاق عقاب است چون دو اراده مولا تفویت شده است، ولکن در متساویین یک اراده مولا.

ولکن مهم جواب دوم ما است از صاحب کفایه. جناب صاحب کفایه! تعدد عقاب لازم وملزوم تعدد تکلیف نیست نه وجودا و نه عدما.

نقض اول ما به ایشان این است که خود شما در ترتب زمانی مثل همان مثال صوم شهر رمضان واقعا فرض می کنید که وجدان فرق می گذارد بین من که فقط روز اول را می توانم روزه بگیرم و نگرفتم که یک عقاب دارم، اما شما یک روز به طور غیر معین از این سی روز ماه رمضان را می توانستید روزه بگیرید و نگرفتید، آیا شما سی تا استحقاق عقاب دارد؟ شما با من چه فرقی می کنید؟ من یک روز روز اول ماه رمضان پزشک گفت توان روزه گرفتن داری چه روزه بگیری چه نگیری دیگر روزهای بعد عاجز هستی، چون آن بیماری تو روز دوم ماه رمضان تشدید می شود دیگر نمی توانی روزه بگیری. خب روز اول نگرفتیم، یک عقاب می شوم. اما یک شخص دیگری بود دکتر به او گفت که شما در این سی روز یک روز هر کدام را انتخاب بکنی بکن می توانی روزه بگیری، او هم روزه نگرفت، او سی استحقاق عقاب دارد، آیا فرق اینها وجدانی است؟ در حالی که این ربطی به ترتب ندارد. چون آن آقایی که یک روز غیر معین می تواند روزه بگیرد وظیفه اش این است که روز اول روزه بگیرد چون سالم است، روز اول نگرفت تکلیف ساقط شد روز دوم وظیفه دارد روزه بگیرد وهکذا.

نقض دوم ما به ایشان این است که: در نماز من اول وقت آب داشتم، آخر وقت خاک دارم، نماز نخواندم نه اول وقت و نه آخر وقت نعوذ بالله. دو تکلیف است دیگر. اول وقت گفتند صل مع الوضوء وآخر وقت گفتند صل مع التیمم. اما روزهای دیگر در کنار آب فرات بودیم از ظهر تا غروب و آن روز هم نعوذ بالله نماز نخواندیم، ولی آن روز می گویند تو یک عقاب بیشتر مستحق نیستی، چون از اول وقت تا آخر وقت به شما گفتند صل مع الوضوء، یک تکلیف داشتی. این عرفی است؟ یا من در بیایان یک آب داشتم حالا دادم یک کسی بخورد، وضوء نگرفتم، نماز هم نخواندم، باز هم خاک بود نماز نخواندم، می گوئید دو استحقاق عقاب؟

سؤال وجواب: اگر وضوء امر مستقل ندارد پس اختیارا هم جائز است شما اول وقت با وضوء نماز نخوانید صبر کنید آخر وقت با تیمم نماز بخوانید. آقا واجب تعیینی است نماز با وضوء برای کسی که صرف الوجود آب را واجد است در وقت. آن امر تعیینی را عصیان کردیم، بعد امر داریم به نماز با تیمم، آن امر را هم عصیان کردیم. حالا فرض کنید در سائر شرائط، اول وقت قادر بر قیام بودم باید نماز یم خواندم قائما، آخر وقت مریض هستم امر دارم به نماز جالسا، باز هم نماز را کلا ترک کردم، اینجوری حساب کنید شرائط مختلف می بیند شاید ده ها امر بشود تصویر کرد، امر به اول وقت به صلاة عن وضوء، امر اول وقت به صلاة عن قیام، بعد عاجز شدم از وضوء می گوید صل عن تیمم، بعد عاجز شدم از قیام می گوید صل عن جلوس.

سؤال: فقط طبیعت و جامع را می خواهد. جواب: اگر یک طبیعت را می خواهد و جامع را می خواهد پس چرا عقاب می کنید که چرا اول وقت نماز با وضوء نخواندید؟ جامع اگر باشد که من مجازم نماز با وضوء را ترک کنم عدل دیگر جامع را که نماز با تیمم است بخوانم. معلوم می شود نماز با وضوء امر تعیینی دارد، نماز عن قیام امر تعیینی دارد در اول وقت. خب عصیان کردم، تبدیل شد به امر به صلاة مع تیمم و امر به صلاة عن جلوس او را هم عصیان کردم. امروز که آب کافی ندارم حال کافی ندارم عقاب های متعدد. اما روزهای دیگر که آب فراوان و توانائی کامل، از اول وقت تا آخر وقت هم آب دارم و هم توان دارم یک تکلیف بیشتر نداشتم که صل مع الوضوء وعن قیام، به لحاظ آن روزها که نماز نخواندم یک عقاب، کدام عقل این را قبول می کند؟ معلوم می شود که تعدد عقاب تابع تعدد تکلیف نیست. تعدد عقاب تابع تعدد تفویت اختیاری غرض مولاست.

پس ثابت شد تعدد تکلیف مستتبع تعدد عقاب نیست. حالا که این ثابت شد گاهی در مثال نماز با وضوء و نماز با تیمم عدم تعدد عقاب بخاطر این است که آن امر اضطراری بعض ملاک امر اختیاری را می خواهد استفاء کند ملاک مستقل ندارد، در مثال تزاحم هم عدم تعدد عقاب بخاطر این است که تفویت اختیاری غرض های تعدد رخ نداده است. من بیش یک غرض را نمی توانستم تحصیل کنم. پس تفویت یک غرض مستند به من مکلف است والا فوت یکی از این دو غرض قهری است و تابع اختیار من نیست. ولذا این وجه ثانی هم تمام نشد.

فاتضح عدم تمامیة المسلک الاول.

اما مسلک دوم که مسلک محقق عراقی است که ایشان گفت اطلاق تکلیف به اهم ساقط می شود به تعارض. می شود إن لم تنقذ ابنی فإنقذ عبدی.

اشکال فرمایش ایشان هم این است که تکالیف را به نحو قضیه خارجیه دیده، و همان اشکال اولی که به صاحب کفایه کردیم به ایشان هم وارد است. در حالی که خطابات به نحو قضیه حقیقیه اند، اگر بنا باشد امر به مهم نسبت به فرض اشتغال به اهم محال باشد اطلاق داشته باشد، باید قید کلی بخورد که هر تکلیفی مشروط بشود به عدم اشتغال به اهم یا مساوی. که این مسلک سوم است. ولذا از فردا وارد مسلک سوم و تقریب های مسلک سوم می شویم انشاءالله.